

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد قراگوزلو

۰۷ اکتوبر ۲۰۱۲

لحظة حال دولت

احمدی نژاد در "اپوزیسیون" جدید!

بهشت جهنمی!

جمهوری اسلامی از درون یک جنبش اجتماعی فراگیر، ترقیخواه و ضد بورژوائی و به عنوان پاسخی کاپیتالیستی به یک بحران کاپیتالیستی به قدرت رسید و اگرچه پیش از رفراندوم های "بلی و خیر" ۱۲ فروردین [حمل] و متعاقب آن تصویب پروسه مند قانون اساسی هیچ پلاتفرم مشخص اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نداشت اما به اعتبار وعده های رهبری آن در پاریس و سپس تهران، قرار بود "این دنیا و آن دنیای مردم ایران را آباد" کند. هر چند رهبری وقت جمهوری اسلامی اعتقادی به اهمیت ساختاری اقتصاد در اداره کشور نداشت اما با این حال در سخن رانی "مانیفست" گونه بهشت زهرا از ساختن مسکن برای همه، رفاه، شغل، حمل و نقل رایگان و مشابه سخن گفت. سی و سه سال بعد از آن دوران و با وجودی که رهبری فعلی نظام معتقد است "کشور در شرایط مطلوب پیشرفت قرار دارد" به اذعان همه - اعم از سران قواء و نهادهای اصلی و فرعی کشور، کارشناسان اقتصادی باطرف و بی طرف - اوضاع اقتصادی مردم ایران در وخیم ترین شرایط ممکن طی سه دهه گذشته فرو رفته است. سی و سه سال پس از آن همه آرمان خواهی توده ها، سی و سه سال بعد از آن همه قول و قرار بهشت سازی، حالا تصویر مرغ در مدیای دولتی ایران ممکن است گرسنگان را تحریک به شورش کند. لیبیات از سفره فرودستان به کلی حذف شده است، کارگران از تهیه ابتدائی ترین وسایل آموزشی برای فرزندان خود محرومند؛ تعداد ژان وال ژان ها به حدی زیاد شده است که یک مدیر کارخانه برای این قلم تعریف کرد که «کارگران نان می دزدند! نان!» و ما شرم داریم که آنان را برای این "سرقت" تنبیه کنیم! «سقوط قدرت خرید مردم نیز در مسیر کاهش سرسام آور ارزش ریال اظهر من الشمس است و آن اقتصاد انبساطی که کارگران را "پول دار" و "صاحب خانه و ماشین" و دولت بورژوازی ایران را "متعارف" کرده بود؛ با تزریق نزدیک به ۴۰۰ هزار میلیارد تومان پول سیاه به بازار - به همراه عواملی که در پی گفته خواهد شد - تورمی عنان گسیخته را بر رکود موجود سوار کرده است. باری برای ترسیم وضع حال دولت ناگزیر به چند دنده عقب هستیم.

دولت همه با هم تا...!

جمهوری اسلامی در شرایطی خاص قدرت سیاسی را قبضه کرد:

* جنبش اجتماعی ضد سلطنت، فراطبقاتی و همه با هم بود. در حالی که برآیند آن، نظام ترمیم کننده و حافظ منافع سرمایه بود.

* طبقه کارگر که بعد از کشتار ۱۷ شهریور به میدان آمده بود، هنوز از تشکیل سراسری و حزب سیاسی بی بهره بود.

* خلاف نیروهای مذهبی (اعم از لیبرال یا محافظه کار) که به اعتبار حمایت تلویحی شاه از درون حسینییه ها (ارشاد و غیره) و تکایا و حوزه ها و مساجد رشد کرده و متشکل شده بودند، جریان های چپ رادیکال در مسیر اعدام ها و زد و خوردهای خیابانی و تیمی با ساواک برخاک افتاده بودند. با این وجود در همان مدت کوتاه - از اواخر پائیز ۵۷ تا سرکوب های علنی دهه شصت - اقبال مردم نسبت به نیروهای چپ و ترقی خواه قابل تأمل بود. از ترکمن صحرا و کردستان و بلوچستان تا مقابل دانشگاه تهران و شوراهای کارخانه مردم زحمت کش از چپ استقبال می کردند. در روند حوادث خونین دهه سیاه شصت چپ قلع و قمع شد. آن هم از سوی سازمان ها و نیروها و افرادی که در حال حاضر بخش عمده ای از تشکل های اصلاح طلب (حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران، مجمع روحانیون مبارز، خانه کارگر) و لیبرال های پرو غرب "اپوزیسیون" ایران را تشکیل می دهند. در نتیجه یکی از دلایل اصلی عدم توازن قوای فعلی میان چپ و لیبرالیسم وطنی در همین مؤلفه تاریخی نهفته است.

* چپ در مطلع انقلاب ۵۷ نه متشکل بود و نه موضع نظری منسجمی نسبت به تحولات داخلی و بین المللی داشت. در نتیجه با هر واقعه ساده سیاسی (از اشغال سفارت و جنگ گرفته تا دعوا میان بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی) دچار انشعاب و بحران می شد. تحلیل دولت و لحظه حال بورژوازی حاکم از سوی چپ همواره با مناقشه همراه بوده است. از گرایش به سوی حزب جمهوری اسلامی "ضد امپریالیست" تا خوابیدن زیر باد بنی صدر و متعارف شدن بورژوازی می توان فاکت های بی شماری آورد.

* در سطح منطقه، توازن قوای سیاسی بعد از کودتای ترکی در افغانستان، بحران و بی ثباتی در پاکستان و ترکیه و تعلق عراق به اردوگاه شوروی و از دست رفتن متحد اصلی غرب (شاه ایران) به زیان امپریالیسم امریکا بود. بخش مهمی از وقایع بهمن ۵۷ در متن کش مکش های تقسیم جهان امپریالیستی رقم خورد.

* در سطح جهانی سرمایه داری با بحران رکود در دولت های رفاه دست و پنجه نرم می کرد و تئورسین های مکتب وین و شیکاگو - بعد از تجربه "موفق" کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ چیلی - ایدئولوژی نئولیبرالیسم را فرموله کرده بودند. عروج تاجریسم و ریگانیسم و دنگ شیائوپیسیم راهکار کاپیتالیستی برای حل بحران کاپیتالیستی بود.

بحران کنونی

با فروپاشی تنها ترمز نیم بند شرارت های امپریالیستی غرب و جمع شدن بساط بی رونق "سوسیالیسم اردوگاهی" جهان به ورطه سیاه و تباہ "پایان تاریخ" غوطه ور شد.

تاریخ اما با نئولیبرالیسم تمام نشد و قرار هم نبود که تمام شود. نئولیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی جدید سرمایه داری از سال ۲۰۰۸ به بن بست کامل رسیده است و همه شواهد موجود، این شعار راهبردی رزا لوکزامبورگ را تأیید می کنند که جهان در عصر امپریالیسم بر آستانه دوراهی سوسیالیسم یا بربریت ایستاده است. راه سومی در کار

نیست. انهدام محیط زیست و امکان جنگ های هسته ئی، شق دیگری از همان بربریت است که سرمایه داری پیشرفته و گنبدیده از ظرفیت عملیاتی سازی آن برخوردار است.

بحران کنونی در ایران اگر چه بدون شناخت بحران نئولیبرالیسم قابل تبیین نیست، اما این بحران اضلاع دیگری هم دارد. بحران اقتصاد نئولیبرالی ایران با بحران های دیگری نیز مواجه و منطبق شده است. از جمله:

بحران مشروعیت! نظام از این بحران تحت عنوان "ریزش" یاد می کند و معتقد است که شکاف عمیق سیاسی میان دولت – ملت با "رویش" های جدید پر شده است. با این حال فضای امنیتی شدیدی که به ویژه پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ به نحوه بی سابقه ای تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتا خصوصی را در خود گرفته است، نمی تواند رویش ها را تأیید کند. یک نظام سیاسی بهره مند از ۶۷ درصد مشارکت (بگذریم از این که نظام آرای آقایان موسوی و کروبی را هم به حساب تأیید خود می گذارد) نیازی ندارد که به مناسبت روز کارگر و دانشجو و پرستار و معلم و بقال همه جا را پولیسی و امنیتی کند.

بحران در بالا! کش مکش های سیاسی در میان جناح های مختلف هیات حاکمه از سپیده دم انقلاب شروع شده و تا امروز نیز تداوم داشته است. حذف تدریجی حزب ایران (محفل داریوش فروهر) جبهه ملی (گروه کریم سنجابی)، نهضت آزادی (جریان مهدی بازرگان) آغاز این مناقشه بود. در ادامه بنی صدر و دار و دسته اش نیز از قطار جمهوری اسلامی پیاده شدند. سپس نوبت آیت الله منتظری رسید. انشعاب میان روحانیان و تشکیل دو گروه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون، پس از درگذشت رهبر وقت، به سود عروج گرایش سنتی روحانیت مبارز بالا گرفت.

چهره های شاخص روحانیون مبارز از جمله موسوی خوئینی ها و محمد خاتمی و کروبی به تدریج کنار گذاشته شدند. در جریان انتخابات مجلس پنجم، انشعاب در روحانیت مبارز با رهنمودهای تلمیحی رفسنجانی و به سرمداری عبدالله نوری به تشکیل حزب کارگزاران سازندگی انجامید. پایان جنگ و عروج جریان دست راستی کارگزاران در دولت پنجم و ششم فرصتی بود برای بورژوازی جدید ایران که خود را با تکنوکرات ها و بوروکرات های همچون مهاجرانی و نجفی و زنگنه و غیره بازسازی و تثبیت کند. برنامه نئولیبرالی **تعدیل ساختاری** از همین دوران آغاز شد و به دلیل کش مکش های سیاسی ناکام ماند و نتوانست روند مختل شده انباشت سرمایه را ترمیم کند. در پاسخ به بن بست توسعه اقتصادی، بورژوازی ایران به توسعه سیاسی روی آورد. تئوریسین های مرکز مطالعات ستراتژیک ریاست جمهوری (از جمله سعید حجاریان با چراغ قوه حسین بشیریه) از یک سو روند دموکراتیزاسیون روال کاری را از سوراخ کلید دفتر ساموئل هانتینگتون (در مرکز "اولین" دانشگاه

هاروارد) دید زدند و از سوئی دیگر به فتاوی یورگن هابرماس و ریچارد رورتی اقتداء کردند تا شاید بتوانند با پرچم "ایران برای ایرانیان" پیاده شدگان و از قطار افتادگان را سر ایستگاه "جامعه مدنی" سوار کنند. با یک ساندویچ مخلوط از آموزه های پوپر- هایک – نائینی که قرار بود حاج عبدالکریم سروش بیچد. نشد اما....

به قول سکان دار (محمد خاتمی) هر ۹ روز یک بحران آفریده شد. در هر مرحله و توقف گاه تعدادی از مسافران تازه یا پیاده شدند یا با دگنک به بیرون افتادند. از قتل های سیاسی تا خرم آباد و ۱۸ تیر و ... دولت بورژوازی ایران که از قرار "متعارف" و شیک و پیک و شکلاتی شده و به سرعقل آمده بود و ماکس وبر می خواند، بار دیگر به دیوار زد. در طلوع تیر ماه ۱۳۸۴ کروبی فقط یک "چرت" خوابید تا از قطار جا بماند و هاشمی که اهل پیاده شدن نبود برای تمدید اقامت خود "شکایت نزد خدا" برد و سکوت پیشه کرد.

احمدی نژاد حاصل و برآیند توافق طیف گسترده ای از محافظه کاران متمایل به بیت رهبری و جناح مهدویت و مدرسه حقانی (به سردمداری مصباح) بود که در پاسخ به بحران ناشی از شکست های دو پروژه توسعه اقتصادی و سیاسی به قدرت رسید. احمدی نژاد آن بخش از بورژوازی ایران را نمایندگی می کرد که در جریان توزیع ثروت و قدرت (رو به بالا) طی ۱۶ سال دولت های هاشمی و خاتمی سر خود را بی کلاه دیده بود. به خصوص که به دلیل مشارکت مستقیم در جنگ (سپاه) و سرکوب شورش های داخلی (بسیج) خود را صاحب اصلی دار و "ندار" کشور می دانست ...

...نظام همه بر هم !

به ادعای خود احمدی نژاد (در جریان مناظره انتخاباتی با میرحسین موسوی) مخالفان او به سردمداری هاشمی رفسنجانی مصمم بودند که در همان شش ماه اول کار او را یک سره سازند. این ادعا چندان هم بی ربط نبود. آنان هم در انتخابات تیر ۸۴ و هم بعد از آن تمام امکانات خود از جمله وسیع ترین قدرت مالی و پرسنلی در دانشگاه آزاد اسلامی جاسبی را به یاری گرفتند تا حریف را ضربه فنی کنند. نشد. به چند دلیل روشن:

حمایت صریح و قاطع رهبری نظام از احمدی نژاد.

حمایت سپاه و بسیج و حزب الله و به طور کلی نیرومندترین تشکیلات مرجع اقتصادی، سیاسی و نظامی که در بیت رهبری نهادینه شده است.

حمایت اکثریت روحانیت حوزه های علمیه.

اما این ها تمام دلایل تداوم دولت احمدی نژاد نبود. احمدی نژاد که از قرار و در تحلیل برخی از چپ های ما قرار بود تکالیفش در یک چشم انداز دو ساله تمام شود، باید می ماند. چرا؟

احمدی نژاد – درست مانند حوادث پس از سپتامبر ۱۹۷۳ چلی – آمده بود تا نسخه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را بپیچد و پیچید. در نتیجه مأموریت او به پایان رسیده و تاریخ مصرفش منقضی شده است. احمدی نژاد ضمن نوشتن دیکنه های هایک – فریدمن و اجرای نعل به نعل رهنمودهای شاگردان داخلی آن حضرات (امثال پژویان و غنی نژاد و طبیبیان)، بازار را از اندک گرفتاری های خود آزاد کرد. منتها به سبک و شیوه خودش. آنارشی حاکم بر اوضاع کنونی بازار ایران از یک سو ناشی از تناقض های ذاتی نظام سرمایه داری بازار آزاد است و از سوی دیگر به بحران سیاسی در بالا و تشدید تحریم ها و البته تا حدودی هم به شلختگی های دولت احمدی نژاد باز می گردد. کما این که همین برنامه های نئولیبرالی مورد تأیید رقبای اصلاح طلب احمدی نژاد اگر از سوی دولت خاتمی، رفسنجانی یا موسوی و کروبی اجرا می شد و با "عقلانیت" و تدبیر پروغربی بیشتری همراه می گردید (مانند الگوی اسلام نئولیبرال ترکیه) دست کم و برای مثال ارزش برابری پول ملی در قبال دلار، در عرض کم تر از سه ماه، نزدیک به صد در صد سقوط نمی کرد. نه مگر اصلاح طلبان همیشه بر این باور و برنامه بوده اند که از طریق تنش زدائی در سیاست خارجی تحریم ها را بشکنند، مشکلات ناشی از غنی سازی را حل یا تعدیل کنند؟ گیرم که چنین سیاست و برنامه ای حتا در مسیر به قدرت رسیدن احتمالی و بسیار ضعیف جریان موسوی به سرعت بایکوت می شد. از همان بالا. و این تناقض بحران زای موجود در جمهوری اسلامی است.

باری – چنان که در مقاله "شکنندگی طبقاتی دولت دهم" نوشتیم بعد از انتخابات ۱۳۸۸ نظام سیاسی حاکم و دولت بورژوازی اش بخش دیگری از حامیان خود در بورژوازی ایران را از دست داد. به اپوزیسیون رفتن "نخست وزیر محبوب" و بخشی از سرداران سپاه (از قبیل علانی) و حذف مهدی کروبی (گرایش اعتماد ملی در مجمع روحانیون

مبارز) از این جمله است. در کنار این "اپوزیسیون سازی" جدید هاشمی رفسنجانی نیز متعاقب خلع از ریاست خبرگان و امامت جمعه تهران جبهه جدیدی علیه دولت باز کرد. اعضای از مجلس خبرگان (مانند آیت الله دستغیب) در مقابل دولت و حامی اصلی اش صف کشیدند. اصلاح طلبان پوپری - هاپکی از صندوق رأی ناامید شدند و به "انتخابات آزاد" - که بهترین شکلش در مصر و زیر نظر ژنرال ها برگزار شد - چشم دوختند و در مجموع نظام و دولت بورژوائی حاکم بر ایران به لحاظ طبقاتی ضعیف تر و الیگارشیک تر از گذشته شد.

لحظه حال

شکاف و مناقشه درون طبقاتی در رأس قدرت زمانی وارد دوران جدیدی شد که رهبری نظام پس از انتخابات ۱۳۸۸ وارد معرکه دعوی جناح ها گردید و خلاف نقش مرجعیت خود به صراحت از جناح احمدی نژاد حمایت کرد. (امری که البته پیش از آن نیز واضح بود) چنان موضعی به یک مفهوم موقعیت بلامنازع "فصل الخطاب" بودن را تا آن به نیر فرا خواند که نه موسوی و کروبی و نه مردم پر شمار هوادار ایشان "اردوگشی خیابانی" را تا ماه ها تعطیل نکردند.

جنبه دیگر به مبارزه طلبیدن "فصل الخطاب" رهبری نظام با شروع به کار دولت دهم شکل گرفت. این بار از سوی کسی که "نظر" فصل الخطاب به او "نزدیک تر" بود! زمانی که احمدی نژاد حکم معاون اولی خود را به نام اسفندیار رحیم مشائی صادر کرد و صدای مخالفان اصول گرای خود - از طیف محسن رضائی و مطهری و لاریجانی ها تا نزدیکان بیت رهبری - را بلند کرد و زمانی که پس از افشاءگری کیهان و حجت الاسلام ابوترابی نامه رهبری به احمدی نژاد مبنی بر کنار گذاشتن مشائی منتشر شد و معلوم گردید که این نامه چند روز در جیب احمدی نژاد بدون اعتبار اجرائی مانده بود... ظرفیت های دیگری از شکاف در بالا خالی شد. شکافی که در اواخر دولت نهم و در جریان برکناری وزرای کشور (پورمحمدی)، اطلاعات (محسنی اژه ای)، فرهنگ و ارشاد (صفا هرندی) - همگی از نزدیکان رهبری - باز شده بود و در قضیه حذف عجیب و غریب وزیر خارجه (منوچهر متکی) عمق بیشتری یافته بود؛ در قضیه رفت و برگشت کلیدی ترین مرد کابینه (حیدر مصلحی وزیر اطلاعات) و خانه نشینی ده روزه احمدی نژاد کاملاً عریان شد و همه دانستند که خلاف تصور رهبری، نظر رئیس جمهوری دهم چندان هم به او نزدیک نبوده است.

در نتیجه تعمیق بحران اقتصادی و تشدید تحریم ها و افول مشروعیت سیاسی و چگونگی برخورد با این بحران ها شکاف میان دولت و بخش عمده ای از اصول گرایان متکی به بیت رهبری بیشتر از هر زمان دیگری شده است. علی لاریجانی هشتاد درصد بحران کنونی را ناشی از ضعف مدیریت دولت احمدی نژاد و سیاست های "رابین هود"ی او می داند، اما احمدی نژاد با تأکید بر این که تمام این انتقادات "تسویه حساب سیاسی" است و با تهدید به استعفاء ("دو خط می نویسم، خداحافظ") وارد فاز جدیدی شده است. طرح موضوع مذاکره با امریکا، آن هم در حالی که احمدی نژاد سال هاست از سقوط قریب الوقوع امریکا شعارها سر می دهد، بلافاصله با واکنش رقباء مواجه شد. بی شک احمدی نژاد مانند هر سیاست مدار تازه کاری می داند که ابتکار عمل در سیاست گزاری خارجی به طور مستقیم در اختیار رهبری نظام است. با این حال او به طرف امریکائی چشمک می زند که عامل بازدارنده ایجاد روابط حسنه در این میانه من نیست. این همان موضعی است که بارها از رفسنجانی شنیده شده و هر

بار از سوی رهبری نظام و تو گردیده است. با هوده است که او باما نیز برای گشایش مناسبات با جمهوری اسلامی نامه های محرمانه خود را نه برای همتایش (احمدی نژاد) بل که رو به رهبری نظام می فرستد.

تحریم ها که تا دیروز از نظر احمدی نژاد **کاغذ پاره ای** بیش نبود حالا به عامل اصلی تشدید بحران اقتصادی تبدیل شده است. فروش نفت ایران به کم تر از هشتصد هزار بشکه سقوط کرده و دالرهای دریافتی به سبب تحریم بانک ها قابل انتقال نیست. این بحران پولی بی سابقه ترین کاهش ارزش پول ملی یک کشور را رقم زده و به شدت از قدرت خرید توده ها کاسته است. بخشی از همان میزان ارز دولتی نیز از طریق دلالان وارد بازار می شود تا مابه التفاوت فروش آن هزینه پرداخت یارانه ها و حقوق کارمندان و غیره شود.

در حال حاضر موقعیت دولت احمدی نژاد نزد نظام حاکم از همیشه متزلزل تر شده است و به نظر می رسد "همه" منتظرند تا انتخابات خرداد ۹۲ و جابه جایی دولت در مرداد سال آینده از شر آن خلاص شوند. در لحظه حال دولت دهم - به عنوان طیفی از بورژوازی ایران - بیش از همیشه ضعیف شده و این ضعف را به کل نظام حاکم نیز منتقل کرده است. احمدی نژاد در چند سطح اجتماعی و سیاسی پایگاهش را از دست داده است و در سطح توده ها ، کشتی رفتارهای دماغوژیک و ژست های "عدالت محور" او به دلیل تورم افسارگسیخته و گرانی و بی کاری و سقوط قدرت خرید مردم ، به گل نشسته است . آن دوزاری که احمدی نژاد از طریق یارانه ها به جیب مردم ریخته است به تعبیر علی لاریجانی ، سه برابرش از جیب دیگر مردم خالی شده است. این امر فقط شکست و پایان کار دولت احمدی نژاد را تداعی نمی کند. **بن بست سیاست تعدیل ساختاری و پایان افسانه نئولیبرالیسم ایرانی را نیز نمایندگی می نماید.**

حامیان نظامی و سپاهی احمدی نژاد نیز به تدریج او را رها می کنند. نزاع با آن "برادران قاچاقچی" که بخش عمده ای از کابینه را (اعم از وزیر و استاندار و فرماندار تا رئیس دانشگاه) تشکیل می دهند ، پس از یورش احمدی نژاد به سپاه و خبرگزاری آن (فارس) و وزیر ارشاد و... وارد مرحله تازه ای شده است. در میان روحانیت قم نیز احمدی نژاد از مدت ها پیش تمام شده است. به این ترتیب احمدی نژاد که در رؤیاهایش مدینه فاضله پوتین- مدودف را دوره می کرد و همین چندی پیش از تمام نشدن کار دولت در آینده سخن می گفت، حالا در مسیر فرار به جلو و تخریب آوار بحران بر سر رقباء به استعفاي صوری تن داده است! مصاحبه مطبوعاتی سه شنبه ۱۱ مهر [میزان] تیر خلاص دیر هنگامی بود بر شقیقه دولتی که به اعتبار هفتصد میلیارد در آمد نفتی سیاه ترین شرایط اقتصادی را به زندگی کارگران و زحمتکشانشان تحمیل کرده است.

آب بندی احتمال...!

حالا دیگر احمدی نژاد و یارانش نقش "اپوزیسیون" را بازی می کنند. کمی تا حدودی شبیه خاتمی و هاشمی و ...! جریان احمدی نژاد چند "زندانی سیاسی" هم داشته است. از ملک زاده تا جوانفکر! بدیهی ترین نتیجه گیری چنین فرایندی این است که احمدی نژاد "فروتن" و حلقه "متواضعش" به دانشگاه علم و صنعت و شهرداری تهران و استانداری اردبیل و سندانج باز نخواهند گشت ! به تبع چنین فرایندی نظام و دولت یازدهم با یک "اپوزیسیون" مغل و سمج جدید مواجه خواهد شد. دست گیری معاون اول به اتهام فساد مالی در پرونده بیمه، احمدی نژاد را از "بگم بگم" های آینده منصرف خواهد کرد. حتا اگر یک نظامی ارشد - مانند قالیباف یا لاریجانی یا جلیلی - در رأس دولت آینده قرار گیرد شکی نیست که با جداشدن جریان احمدی نژاد و یارانش چنین دولتی ضعیف تر از گذشته خواهد بود. مضاف به این که تحولات افریقای شمالی و خاور میانه در کنار بحران همه جانبه نظام و دولت ایران به

نحو قابل توجهی از هژمونی منطقه نی جمهوری اسلامی کاسته است. حالا دیگر حماس از زبان خالد مشعل دیکتاتور ترکیه را "رهبر جهان اسلام" معرفی می کند و تنها متحد منطقه نی جمهوری اسلامی (سوریه) در مسیر آینده ای نامعلوم و تحت تهاجم یک اپوزیسیون پروغرب رو به فروپاشی تمام عیار است. سؤال اصلی این است: آیا ضعف طبقاتی دولت آینده و تکیه دادن تمام و کمال نظام سیاسی حاکم به نظامیان از توان ضد دموکراتیک، خشن و استبدادی آن خواهد کاست؟

پاسخ این قلم منفی است...

در این صورت (بسته تر شدن فضای سیاسی) جنبش کارگری و فعالان پیشرو و چپ آن، چه تاکتیک مشخصی باید اتخاذ کنند؟

بعد از تحریر

اگرچه روند انباشت سرمایه در سه دهه گذشته همواره با اختلال مواجه بوده است اما به نظر نویسنده بحران اقتصادی حاکم بر ایران مانند بحران های کلاسیک سرمایه داری ناشی از اضافه تولید و گرایش نزولی نرخ سود نیست. این بحران که از همان ابتداء به ذات نظام حاکم پیچیده و تنیده، بحرانی است سیاسی که به همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی نیز تسری یافته است. به تبع چنین تحلیلی، راهکار حل این بحران نیز سیاسی است. تغییر دولت ها از موسوی تا احمدی نژاد، نا کارآمدی این سیاست را ثابت کرده است.

صفر و یک. به نظر نگارنده سیاست امروز و فردای نظام حاکم متکی بر منطق صفر و یک است و مستقل از این که دولتش در سطح داخلی و منطقه ئی تا کجا تضعیف شده باشد، و مستقل از این که با یک جنبش توده ئی گسترده مواجه باشد یا نه، به هیچ وجه اهل عقب نشینی تعیین کننده (مانند پذیرش قطعنامه ۵۹۸) نیست.....